

" گردن نمی نهد "

تن ،
در طناب تزویر
گردن نمی نهد
وقتی که پا ،
در حفره ی خونی ی خویش
مچاله می شود .

بر خود پیچاندی
شب منقبض
در انبساط نام تو
ذوب خواهدشد .

در غیبت هیاهوی پرندگان
پرواز
در پوشه ای بایگانی میشود
و مزامیر
قفل سکوت می زند
بر آنچه که می بایست سرود .

نه
گردن نمی نهد
تن در طناب تزویر
وقتی که شحنه
پا به شانه
رمز عبور سینه را می طلبد .

تا بر آبت
سکوت غنچه زند
گل می دهد
تا اول
بجای چرک .

اما
شب عجیب طولانی ست
و نام تو آشناست .

از سینه ی تاریخ
به سینه ات
رگی از رویا جاریست
که در نهایت اندوه
تخم شب را خواهد شکست ،

جنین روز

تنها پریدی
وسوزش زخم سینه را
در افق روشن یک عصر

